

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فقه و حقوق اسلامی

مرگ مغزی و آثار فقهی و حقوقی آن

نگارنده:

خیرالنساء آهنگ

کارشناسی ارشد فقه و حقوق اسلامی

استاد راهنما:

دکتر سید مهدی صالحی

شهریور ۱۳۹۱

تقدیم به

ساحت قدسی قطب عالم امکان، یگانه حجت خدا و آخرین سلاله حضرت زهرا (س)

حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه)

تشکر و قدردانی

با تشکر فراوان از اساتید محترم گروه فقه و حقوق اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ارومیه که تلمذ در محضر ایشان افتخار بزرگی بود که نصیب بنده گردید. بالاخص جناب آقای دکتر سید مهدی صالحی استاد راهنمای رساله حاضر که با راهنمایی های گراندیشان در تمامی مراحل تدوین و تنظیم این رساله بنده حقیر را یاری فرمودند.

با تشکر فراوان از خانواده محترم خود، علی الخصوص پدر و مادر عزیزم که با نگاه محبت آمیز و دعای خیرشان مایه دلگرمی و پشتوانه بنده در تمامی مراحل تحصیلی بوده اند.

با تشکر فراوان از دوستان عزیزم سرکار خانم خدیجه داداشی که در نگارش این رساله با راهنمایی های خود باعث قوت قلب بنده بودند.

باتشکر فراوان از خانم فرامرزی و همکلاسی های عزیز و بزرگوaram که آشنایی با ایشان باعث افتخار و خشنودی بنده می باشد.

چکیده

مرگ مغزی از جهت ساختار یک موضوع مستحدثه است و ممکن است با مفاهیم دیگری چون کما و بعضی از موقعیت های زیستی مشابه مرگ اشتباه شود. جهت بررسی وضعیت حقوقی شخص مبتلا به مرگ مغزی لازم است که وضعیت چنین شخصی را از حیث زنده یا مرده بودن احراز کنیم. به عبارت دیگر، ما در این جا با این سؤال رو به رو هستیم که آیا شخص مبتلا به مرگ مغزی مرده است تا احکام فقهی مترتب بر فرد میت بر وی جاری شود یا خیر؟ سؤالات دیگری نیز پیرامون موضوع مورد بحث مطرح شده است که بر اهمیت این موضوع هم از نقطه نظر فقهی و هم حقوقی می افزاید؛ به عنوان نمونه می توان به موضوع پیوند اعضا در مبتلایان به مرگ مغزی و مباحث فقهی و حقوقی پیرامون آن اشاره کرد.

در واقع، جواب تمام این سؤالات بر می گردد به تعریفی که از مرگ مغزی داریم، و این که آیا مرگ مغزی را مصداق جدا شدن روح از بدن بدانیم یا خیر؟

تحقیقات بسیاری پیرامون موضوع انجام شده است، و حتی در حقوق بسیاری از کشورها از این موضوع رفع ابهام شده است ولی در کشور ما فرد مبتلا به مرگ مغزی زنده پنداشته می شود که جای دارد مانند بسیاری از کشورهای مرفقی از لحاظ پزشکی (مثل انگلیس، فرانسه، امریکا و آلمان) مرگ مغزی را به عنوان مرگ قطعی پذیرفته و آن را در کشور قانونی کنیم.

روش کاری در این تحقیق بنیادی است که ویژگی کشفی و استنباطی دارد و با ترکیب موازین منطقی و ادله اصولی، دیدگاه های فقهای شیعه را تا حدی معین می کند. نگارنده در این تحقیق سعی در بررسی موضوع از منظر فقه و حقوق و رفع ابهام از آن دارد.

واژگان کلیدی: مرگ مغزی، پیوند اعضا، وصیت به برداشت عضو، اذن اولیاء میت، دیه برداشت عضو.

فهرست مطالب

عنوان..... صفحه

مقدمه..... ۱

بخش اول: مرگ و مرگ مغزی

۱-۱: حیات و موت..... ۶

۱-۱-۱: معنای حیات و موت..... ۶

۱-۱-۱-۱: معنای حیات و موت در لغت..... ۶

۱-۱-۱-۱-۱: مسئله موت در قرآن کریم..... ۷

۱-۱-۱-۱-۱-۱: تعریف مرگ از نظر فقها..... ۹

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: مسئله حیات و موت از نظر پزشکان..... ۱۱

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: علائم و نشانه های مرگ..... ۱۳

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: علائم مرگ در روایات و متون فقهی..... ۱۳

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: علائم مرگ در علم پزشکی..... ۱۴

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: بررسی مسئله چگونگی ارتباط روح با بدن..... ۱۵

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: مرگ مغزی از دیدگاه فقه و پزشکی..... ۱۷

۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱-۱: مرگ مغزی از دیدگاه پزشکان..... ۱۷

- ۱-۲-۱: توضیحاتی در مورد مغز و اهمیت آن در مسئله مرگ مغزی.....۱۷
- ۲-۱-۲: تاریخچه تشخیص مرگ مغزی.....۱۷
- ۳-۱-۲: بازبینی در تعریف مرگ و تغییر معیار آن.....۲۰
- ۴-۱-۲: تعریف مرگ مغزی.....۲۱
- ۵-۱-۲: اهمیت تشخیص مرگ مغزی.....۲۲
- ۶-۱-۲: علائم تشخیص مرگ مغزی از نظر پزشکان.....۲۳
- ۷-۱-۲: آزمون های تکمیلی.....۲۴
- ۸-۱-۲: علت وقوع مرگ مغزی.....۲۶
- ۹-۱-۲: مقصود از حیات نباتی در مرگ مغزی.....۲۷
- ۱۰-۱-۲: حالت های مشتبه شونده با مرگ مغزی.....۲۷
- ۱۱-۱-۲: رابطه مرگ مغزی با مرگ واقعی در آرای پزشکان.....۲۹
- ۱-۱۱-۲: استدلال پزشکان قائل به عدم تحقق موت در مرگ مغزی.....۳۱
- ۲-۱۱-۲: استدلال پزشکان قائل به تحقق موت در مرگ مغزی.....۳۲
- ۲-۲-۱: مرگ مغزی از دیدگاه فقه.....۳۵
- ۱-۲-۲: رابطه شرع و عرف با علم پزشکی در موارد مرگ مغزی.....۳۵
- ۲-۲-۲: معیار تشخیص موت و مرگ مغزی از نظر فقها.....۳۶
- ۱-۲-۲-۲: معیار کشف از تحقق موت در موارد مشکوک در روایات.....۳۹

۳-۲-۲-۱: آیا جدا کردن وسایل متصل به بدن مبتلابه مرگ مغزی مصداق قتل نفس است؟..... ۴۰

۱-۳-۲-۲-۱: دیدگاه های فقیهان معاصر درباره مرگ مغزی..... ۴۵

۴-۲-۲-۱: وضعیت مبتلا به مرگ قشر مغز از حیث محجور یا ناتوان بودن..... ۴۸

۵-۲-۱: نتیجه گیری..... ۵۱

بخش دوم: پیوند اعضا

۱-۲: مبانی پیوند اعضا..... ۵۳

۱-۱-۲: مبانی مشروعیت پیوند اعضا..... ۵۳

۱-۱-۱-۲: اشکال گوناگون پیوند اعضا از انسان به انسان از جهت تراحم..... ۵۹

۲-۱-۲: مبانی فقهی پیوند اعضا..... ۶۱

۳-۱-۲: اصل مالکیت انسان به اعضایش..... ۶۸

۲-۲: پیوند از انسان مرده به انسان زنده..... ۷۱

۱-۲-۲: استدلال مخالفان برداشت عضو از مردگان..... ۷۲

۱-۱-۲-۲: حرمت انتفاع از میت..... ۷۲

۲-۱-۲-۲: نداشتن منفعت حلال..... ۷۳

۳-۱-۲-۲: اجماع..... ۷۴

۴-۱-۲-۲: روایات وارد شده در حرمت بهره برداری از مردار..... ۷۵

۵-۱-۲-۲: هتک حرمت میت مسلمان..... ۷۷

- ۷۹..... ۶-۱-۲-۲: حرمت مثله.....
- ۸۰..... ۷-۱-۲-۲: عدم جواز تاخیر دفن.....
- ۸۲..... ۸-۱-۲-۲: حرمت آتانازی.....
- ۸۴..... ۲-۲-۲: استدلال موافقان در برداشت عضو از مردگان.....
- ۸۴..... ۱-۲-۲-۲: آیات.....
- ۸۶..... ۲-۲-۲-۲: روایات.....
- ۸۷..... ۳-۲-۲-۲: حکومت ادلهٔ عناوین ثانویه بر ادلهٔ عناوین اولیه.....
- ۸۸..... ۴-۲-۲-۲: قاعدهٔ تزامم.....
- ۸۹..... ۳-۲: پیوند اعضا از کافر به مسلمان و مسلمان به کافر.....
- ۸۹..... ۱-۳-۲: برداشت عضو از کافر و پیوند آن به مسلمان.....
- ۹۳..... ۲-۳-۲: برداشت عضو از مسلمان و پیوند آن به کافر.....
- ۹۶..... ۳-۳-۲: نتیجه گیری.....

بخش سوم: شرایط قانونی و دیه برداشت عضو از متوفیان مرگ مغزی

- ۹۸..... ۱-۳: نقش وصیت و اذن قبلی در برداشت عضو.....
- ۹۹..... ۱-۱-۳: استدلال قائلین به جواز وصیت به برداشت عضو.....
- ۹۹..... ۱-۱-۱-۳: استمرار اختیارات انسان بعد از مرگ.....
- ۱۰۴..... ۲-۱-۱-۳: حلیت جان و مال مسلمان با رضایت او.....

- ۱۰۷.....۲-۱-۳: استدلال قائلین به منع وصیت به برداشت عضو.....
- ۱۰۷.....۱-۲-۱-۳: ملک نبودن اعضای بدن.....
- ۱۰۹.....۲-۲-۱-۳: جایز نبودن برداشت اعضا از مردگان.....
- ۱۰۹.....۳-۲-۱-۳: پیش آمدن مانع برای تجهیز میت.....
- ۱۱۰.....۴-۲-۱-۳: داشتن عواقب منفی اجتماعی.....
- ۱۱۱.....۳-۱-۳: راه کارهای پیشنهادی جایگزین وصیت.....
- ۲-۳: تأثیر اذن و اجازه اولیای میت در جواز برداشت عضو در ماده واحده قانون پیوند اعضا.....
- ۱۱۳.....
- ۱۱۴.....۱-۲-۳: اولیای میت چه کسانی هستند؟.....
- ۱۱۵.....۲-۲-۳: حق ولایت اولیای میت در بحث تعرض جسمانی علیه میت.....
- ۱۱۵.....۱-۲-۲-۳: حق ولایت اولیای میت در بحث تعرض جسمانی علیه میت از نظر مبانی فقهی.....
- ۲-۲-۲-۳: حق ولایت اولیای میت در بحث تعرض جسمانی علیه میت در قانون پیوند اعضا.....
- ۱۱۸.....
- ۱۲۰.....۳-۲-۲-۳: جمع بندی بین اقوال فقها در بحث عدم ولایت اولیای میت.....
- ۱۲۰.....۳-۲-۳: تأثیر مخالفت اولیا در وصیت متوفا به اهدای عضو پس از مرگ.....
- ۱۲۲.....۳-۳: دیه برداشت عضو از مردگان.....
- ۱۲۲.....۱-۳-۳: مبانی و ادله انتفای دیه.....

- ۱۲۳.....انتفای دیه به دلیل جواز عمل.....۱-۱-۳-۳
- ۱۲۶.....انتفای دیه به دلیل موافقت قبلی متوفا.....۲-۱-۳-۳
- ۱۲۸.....انتفای دیه بر مبنای مصلحت اجتماعی.....۳-۱-۳-۳
- ۱۲۹.....ادله وجوب دیه.....۲-۳-۳
- ۱۳۰.....پرداخت کننده دیه.....۳-۳-۳
- ۱۳۱.....پرداخت دیه توسط ذی نفع حقیقی.....۱-۳-۳-۳
- ۱۳۲.....پرداخت دیه از بیت المال.....۲-۳-۳-۳
- ۱۳۳.....مقدار دیه.....۵-۳-۳
- ۱۳۶.....مصرف دیه.....۶-۳-۳
- ۱۳۷.....بررسی چگونگی تعلق گرفتن دیه به وراثت در مبحث قتل و بالعکس در جنایت بر میت.....۷-۳-۳
- ۱۳۹.....نتیجه گیری.....۸-۳-۳
- ۱۴۳.....نتیجه گیری و پیشنهادات.....۴-۳
- ۱۴۳.....نتیجه گیری.....۱-۴-۳
- ۱۴۸.....نواقص و کاستی های موجود در قانون پیوند اعضا و راه حل های پیشنهادی.....۲-۴-۳
- ۱۴۸.....نواقص و کاستی ها.....۱-۲-۴-۳
- ۱۴۹.....راه حل های پیشنهادی.....۲-۲-۴-۳

پیوست..... ۱۵۱

قانون پیوند اعضا بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است (مصوب

۱۳۷۹ / ۱ / ۱۷)..... ۱۵۱

آیین نامه اجرایی قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم

است. (مصوب ۱۳۸۱ / ۷ / ۱۰)..... ۱۵۲

فهرست منابع..... ۱۵۵

چکیده انگلیسی..... ۱۶۹

مقدمه

«میان مرگ و زندگی انسان در فقه و حقوق ارتباط عمیقی وجود دارد؛ زیرا انسان زنده دارای احکامی است که انسان مرده آن احکام را ندارد و به سبب مرگ، احکام بسیاری به او تعلق می‌گیرد. از این رو نقطه پایان زندگی انسان، مبدأ و مبنای ترتب احکام بسیاری است و از این جهت تعیین مرگ از نظر فقه و حقوق ضرورت دارد. از طرف دیگر، با پیشرفت های علم پزشکی، تعیین زمان مرگ ارتباط عمیقی با مسئله برداشت اعضای انسانی دارد» (حبیبی، ۱۳۸۰: ۳۱). این اعضا یا از اعضایی است که جدا کردن آن‌ها ضرری را متوجه دهنده عضو نمی‌کند؛ مانند کلیه یا از اعضایی است که جدا کردن آن‌ها موجب ضرر صاحب عضو می‌شود؛ مانند قلب یا کبد و مانند آن‌ها که در این گونه از موارد نه شرع و نه اخلاق و نه بنای عقلاء اجازه نمی‌دهند که از انسان زنده ای عضوی جدا شود تا با پیوند آن به دیگری جان او را نجات دهیم.

این در حالی است که در حال حاضر در سراسر جهان، بیماران بسیاری هستند که جز با پیوند عضو، امکان ادامه حیات برای آن‌ها وجود ندارد. از این رو، این اعضا تنها از بدن کسانی قابل برداشت است که مرگ آن‌ها مسلّم و قطعی باشد.

بنابراین پیوند اعضای انسان در اغلب موارد، به ویژه پیوند اعضای اصلی نظیر قلب، کبد و... مستلزم برداشت عضو از متوفای مغزی است.

«با توجه به این که هر جامعه شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص خود را دارد، تصمیم گیری در مورد پیوند اعضا و برداشت عضو از مردگان مغزی باید منطبق با فرهنگ همان جامعه باشد. در حال حاضر نیز در بسیاری از کشورهای جهان به نحوی مسئله برداشت عضو از مردگان مغزی حل شده است. در کشور اسلامی ما نیز باید کلیه اقدامات و تصمیم گیری ها در خصوص پیوند اعضا، منطبق با فرهنگ اصیل اسلامی و موازین شرعی باشد» (همان، ۱۵۶). نباید از این نکته غافل شد که «تحقیقاتی از این دست عمدتاً با محدودیت هایی مواجه است؛ از جمله این که پذیرفتن پدیده مرگ مغزی در کشورهای مختلف با موانع و عکس العمل های متفاوتی مواجه شده است و عمده این محدودیت ها از ناحیه باورهای اجتماعی تحمیل می شود و در کشورهای اسلامی وجود برخی آرای فقهی مبنی بر مخالفت با برداشت و پیوند اعضا از فوت شدگان، گاه تحقیق در این زمینه را به بن بست می کشاند؛ به بیان دیگر، برخی باورهای دینی و اعتقادات مردمی مانعی بزرگ در توسعه و ترویج مسئله پیوند اعضا و تشریح اموات در جامعه تلقی می شود» (آقابابایی، ۱۳۸۵: ۱۵).

از سوی دیگر، با عنایت به این که امروزه با تحولات همه جانبه و سریع نظام زندگی رو به رو هستیم و بسیاری از موضوعات فقهی نیز به طور مستقیم از همین نظام زندگی پرتکاپو گرفته شده است، ضروری است که فقها در اندیشه فقهی خود عادت دیرینه را کنار گذاشته و بررسی تحول موضوعات را مورد توجه قرار دهند. موضوعات در واقع مهبط احکام هستند و آن چه در ساختمان اندیشه فقهی نسبت به رویدادهای زندگی جهت گیری دارد و می تواند هماهنگ یا ناهماهنگ با آن ها باشد، همین محصول نهایی، یعنی حکم است. در موارد بسیاری، ناسازگاری میان احکام فقهی و شرایط زندگی از دگرگونی و تغییر شکل دادن موضوعی که حکمی درباره آن ها صادر شده، ناشی شده است و تحول ایجاد شده در موضوع، در صدور حکم مورد توجه قرار نگرفته است.

تحول بنیادی در موضوعات احکام به دو صورت قابل تصور است:

۱- تحول ماهوی: گاهی موضوع یک حکم شرعی در ماهیت خود تغییر می کند و به چیزی غیر از آن چه پیش تر بوده تبدیل می شود. این نوع تحول ماهوی در موضوعات طبیعی که به سبب های طبیعی روی می دهد، در فقه تحت عنوان (استحاله) یا انقلاب شناخته شده است و با تغییر ماهوی موضوع، حکم آن نیز تغییر می کند؛ مثل تبدیل سرکه به شراب.

۲- تحول کارکردی: گاهی اوقات در ماهیت موضوعات عرفی و طبیعی تغییری ایجاد نمی شود، بلکه کارکرد اجتماعی آن ها تحول پیدا می کند.

مقصود از کارکرد اجتماعی (Function social) یک شیء، موارد استفاده ای است که آن شیء در نظام اجتماعی زندگی انسان دارد. تحول در کارکرد یا بدین صورت است که آن موضوع به طور کلی، کارکرد گذشته خود را از دست می دهد و دارای کارکرد اجتماعی جدیدی می شود و یا این که ضمن حفظ کارکرد گذشته و در کنار آن، کارکرد جدیدی را به دست می آورد؛ (باشگاه اندیشه، ۱۳۸۶: ۵) مانند استفاده از اعضای مردگان یا اعضای اهدایی از سوی انسان های نیکوکار جهت پیوند به بیماران نیازمند که در بررسی اکثر ادله مخالفان برداشت عضو و پیوند آن، خواهیم دید که به تحولات بنیادی موضوعات توجهی نشده است

بنابراین، تحولات نظام زندگی و پیشرفت های علمی و صنعتی می توانند کارکرد اجتماعی موضوعات را متحول سازند و در نتیجه این تحولات، ممکن است نقش کارکردی که یک عنصر طبیعی در نظام زندگی بشر دارد، دگرگون شود و چون ممکن است حکم سابق یک عنصر طبیعی به دلیل فقدان کارکرد مفید در گذشته حرمت باشد، با به دست آوردن کارکردهای مثبت و مؤثر جدید، حکم فقهی سابق آن متحول شده و حکم فقهی مناسب با کارکردهای مفید بعدی را پیدا خواهد کرد (تقوی، ۱۳۷۴: ۲۰۷-۲۲۰).

در سیره ی فقهی موجود نیز هر چند توجه به تحول موضوعات در استنباط احکام از جنبه نظری امری پذیرفته شده است اما در عمل کمتر به آن ها توجه می شود و موضوعات محرز و مفروغ عنه انگاشته می شوند.

تحقیقات بسیاری در این زمینه انجام شده است که در این راستا می توان به تحقیق حسین حبیبی تحت عنوان «مرگ مغزی و پیوند اعضا در فقه و حقوق اسلامی» اشاره کرد که نگارنده در آن به تنقیح موضوع مرگ مغزی و مبانی فقهی پیوند اعضا پرداخته است.

در تاریخ ۱۳۷۹/۱۰/۱۷ قانون پیوند اعضا در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید. اما با این وجود به نظر می رسد، هنوز نسبت به پدیده مرگ مغزی و مسایل پزشکی و قانونی آن از سوی فقها اتفاق نظر دیده نمی شود و از سوی دیگر، هر چند در موضوع برداشت اعضا از مردگان به خصوص مردگان مغزی بین فقها در این باره که اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر پیوند باشد، اتفاق نظر وجود دارد اما با این حال در مراتب پایین تر یعنی زمانی که بهبود و سلامت کامل شخص منوط به دریافت عضو باشد، خلأ قانونی و اختلاف نظر وجود دارد و هم چنین است در موارد مربوط به برداشت اعضا از مردگان؛ مثل وصیت به برداشت عضو و تأثیر اذن و اجازه اولیا در جواز برداشت عضو و دیه جواز برداشت عضو از مردگان. از این رو لازم و ضروری به نظر می رسد که با نگاهی دوباره به قانون پیوند اعضا این نواقص و کاستی ها را حتی الامکان مورد بررسی قرار دهیم. اگر چه تحقیقی جامع در این باره توسط اسماعیل آقا بابایی تحت عنوان «پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی» انجام شده است.

در این تحقیق در صدد آن هستیم تا در ضمن تنقیح موضوع مرگ مغزی به بررسی آثار فقهی و حقوقی مترتب بر آن، از جمله مبانی فقهی پیوند اعضا و برخی مسائل مربوط به آن پردازیم و در کنار آن از وضعیت فقهی و حقوقی مبتلا به مرگ قشر مغز سخن بگوییم که به نظر می رسد کمتر مورد توجه نویسندگان و فقها قرار گرفته است.

بخش اول : مرگ و مرگ مغزی

مباحث مربوطه در این بخش، در دو فصل مطرح می گردد، به این صورت که ابتدا در فصل اول به بیان کلیاتی درباره مرگ از قبیل معنای حیات و موت در کتب لغت، قرآن کریم، لسان فقها و پزشکان و چگونگی رابطه روح با بدن پرداخته می شود و در ادامه، با توجه به این که موضوع مرگ مغزی از جهت ساختار یک موضوع مستحدثه و یک مسئله در علم پزشکی است و از سوی دیگر تشخیص و احراز مرگ در این گونه از موارد به دلیل تخصصی بودن خارج از توان و صلاحیت عرف عام است و آن چه از نظر فقه و فقها مهم است احراز مرگ و پایان عمر است، در نتیجه باید به سخن پزشکان از دیدگاه فقهی نگریسته شود و سخنان آنان با دیدگاه فقهی تجزیه و تحلیل شود. بر همین اساس ابتداء در فصل دوم به طرح مباحثی درباره مرگ مغزی از دیدگاه پزشکی و پس از آن به بیان مباحثی درباره وضعیت مبتلا به مرگ مغزی و مبتلا به مرگ قشر مغز از دیدگاه فقهی و حقوقی پرداخته می شود؛ مباحثی از قبیل وضعیت حقوقی مبتلا به مرگ قشر مغز از حیث محجور یا ناتوان بودن او از انجام امور حقوقی اش در زمان بیماری و یا جدا کردن وسایل متصل به بدن مبتلا به مرگ مغزی یا مبتلا به مرگ قشر مغز از جهت این که از مصادیق قتل نفس است یا خیر و مسائلی از این دست که در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد و در خاتمه به جمع بندی مباحث مطرح شده پرداخته و نتیجه گیری می کنیم.

۱-۱: حیات و موت

۱-۱-۱: معنای حیات و موت

۱-۱-۱-۲: معنای حیات و موت در لغت

واژه مرگ، متضاد حیات و زندگانی و معادل «موت»، «فوت» و «اجل» است. دهخدا «مرگ» را از مردن دانسته و آن را چنین بیان می‌کند: مردن، پرواز کردن روح و قالب تهی کردن، باطل شدن قوه حیوانی و حرارت غریزی، مقابل زندگی و محیا، درگذشت و.... (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۸۲۸۱). برخی در این باره گفته‌اند: موت و حیات نقیض یکدیگرند (دقیقی، ۱۴۱۶ق: ۲۱۱ و مرتضی الحسینی، بی تا: ۱۰۵). در مجمع البحرین حیات به حرکت و موت به سکون تعریف شده است (طریحی، ۱۴۱۴ق: ۱۱۵) که حیات جسد هم به واسطه روح است (همان: ۴۲۳). صاحب «معجم متن اللغه» نیز حیات را به صورت قوه نمو، حس، عقل و شعور تعریف می‌کند و موت را نبود شدن قوه نامیه و قدرت رشد و نمو دهنده در حیوان و نبات معرفی می‌کند و در ادامه می‌گوید که این معنا عام و فراگیر است و قوه حسیه و عاقله را نیز شامل می‌شود (رضا، ۱۳۸۰: ۳۶۶).

بنابراین، در لغت میان مرگ و زندگی تناقض وجود دارد و هیچ حد فاصلی میان آن‌ها نیست و از قبیل «ضدین لا ثالث لهما» هستند و مرگ زمانی اتفاق می‌افتد که قوه نامیه و آن چه باعث رشد و نمو، تحرک و نشاط است برای همیشه و به طور دائم قطع می‌شود.

۱-۱-۳: مسئله موت در قرآن کریم

در قرآن کریم نیز مرگ در موارد متعددی به تنهایی یا به همراه حیات آمده است؛ از جمله: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ...» (سوره ملک- آیه ۲). این مسئله خود نشان دهنده این است که موت از جمله مفاهیمی است که در تضاد و تقابل با معنای حیات تصور می شود. آیات مربوط به موت را می توان از زوایای مختلف بررسی کرد اما آن چه مطلوب ما در این بحث است، مسئله چگونگی وقوع مرگ و زمان مرگ می باشد. لذا ما در این جا به ذکر آیاتی در ارتباط با ماهیت و حقیقت مرگ از دیدگاه قرآن بسنده می کنیم.

از جمله این آیات می توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ؛ (سوره عنکبوت- آیه ۵۷).

یعنی هر نفسی چشنده مرگ است، آنگاه به سوی ما باز گردانیده خواهید شد.

۲- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ (سوره زمر- آیه ۴۲).
یعنی خداوند است که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض می کند سپس آن را که حکم به مرگش کرده نگاه می دارد و آن را که حکم به بدن نکرده به بدنش می فرستد تا وقت معین مرگ در این کار نیز ادله قدرت الهی برای متفکران پدیدار است.

۲- قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ؛ (سوره سجده- آیه ۱۱).
بگو فرشته مرگ مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود باز می گردید.